

شخصیتی که یک نهاد بزرگ ملی بنامش مسمی میگردد،

باید دارای چه صفات و خصوصیات باشد؟

هرگاه در نظر باشد تا یکی از نهادهای بزرگ ملی کشور، مثل: پوهنتونها، شهرها و یا بنادر تجارتي و یا میدان های هوایی بنام یکی از شخصیت ملی یا علمی کشور نام گذاری شود، باید چنین شخصیت هایی چه سیاسی و چه علمی برای مردم مشخص و معرفی گردند که آنها کی هستند، دارای چی خصوصیات و ویژه گی های میباشند که سائر مردم عادی آن خصوصیات را ندارند؟ بطور مثال، یک شخصیت علمی، باید در حیات خود دست به تألیف و نوشتن آثاری زده باشد که هم از لحاظ کیفیت و نیز کمیت خود در کشور بی نظیر و یا کم نظیر باشد و برای بیداری و تحرک جامعه به پیش مردم را کمک نماید و اما شخصیت ملی کسی است که هیچگاه در خدمت سرویس های اطلاعاتی بیگانه و خودی نبوده و هرگز برای کسب قدرت و یا انحصار قدرت بفرق ملت خود نکوبیده باشد. کار های بزرگ و نیکی را به نفع مردم و کشورش انجام داده باشد و نتیجه کارش به حال مردم مفید و الگو ثابت شده و در میان مردم کشور خود از محبوبیت خاصی بر خوردار باشد.

یک شخصیت ملی، باید زمانی به عنوان شخصیت ملی مطرح شود که در دوران حیات خود کار فوق العاده مفید سیاسی یا نظامی انجام داده باشد که منتج به رهائی جامعه از چنگ بیگانه و یا استبداد داخلی شده باشد و نیز در حافظه تاریخ یا حافظه مردم جا پیدا کرده باشد، زیرا مردم معمولاً وقتی از کسی یا کاری که خوشنود باشند، در لحظات فراغت و یا خوشی از آن به نیکی یاد میکنند. در سیمناریکه در سال ۲۰۰۴ به مناسبت ۹۴ مین سالگرد استقلال کشور در حومه شهر گلن المان از سوی افغان کلتوری تولنه تدویر شده بود هندیه دافغانستان و احسان الله دافغانستان دختر و پسر شاه امان الله غازی در آن اشتراک ورزیده بودند، من متوجه مردی محاسن سفید ۷۰ ساله ای بودم که در تمام مدت سخنرانی هندیه دختر شاه امان الله غازی، میگريست. در ختم محفل من نزدش رفتم و از وی پرسیدم که چرا اینهمه گریه میکردی، آیا غازی امان الله خان را از نزدیک دیده بودی؟ جواب داد، نه خیر، من از پدر خود در کودکی اوصاف نیکوئی و آزادگی آن غازیمرد را شنیده ام و اکنون با دیدن دختر و پسر آن شاه، او را در برابر خود مجسم می بینم و افسوس دوره او را میخورم.

در تاریخ معاصر کشور، یعنی پس از تأسیس دولت مستقل افغانستان توسط احمدشاه درانی، چند شخصیت ملی در صحنه سیاسی کشور بظهور رسیده اند که هر یک در مقاطع معینی از تاریخ معاصر، کارنامه های ماندگاری از خود به یادگار گذاشته و خود رفته اند، از آنجمله اند:

- ۱- اعلیحضرت احمدشاه بابا، مؤسس افغانستان که در ۱۷۴۷ دولت معاصر افغانستان را بنیاد گذاشت و ملت افغانستان را صاحب قلمرو جغرافیائی وسیع تر از امروز ساخت و ب مردم ما اعتبار حاکمیت ملی و هویت ملی بخشید و رفت.

۲- وزیر اکبر، قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس که با زیرکی و درایت خاص، تمام دسایس و توطئه های نماینده سیاسی انگلیس مکناتن را در از میان بردن سران جنگ اول افغان و انگلیس، خنثی ساخت و سرانجام وی را در یک نبرد تن به تن از پای در آورد و سپس قوای اشغالگر انگلیس را مجبور به خروج فوری از افغانستان نمود و در ظرف یک هفته (۶- ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) از ۱۶ و پنجصد نفر قشون اشغال گرافقط یک نفر بنام داکتر برآیدن، زنده خود را تا قشله نظامی جلال اباد رساند و خبر تباهی عساکر اشغالگر را به دیگر عساکر محصور در قشله انگلیسی رسانید.

۳- سردار ایوب خان، فاتح میوند، در جنگ دوم افغان و انگلیس، در رأس نیروهای ملی در اخیر جولای ۱۸۸۰ توانست قوای انگلیس را در دشت میوند هلمند شکست دهد و سرانجام مجبور به تخلیه از افغانستان نماید.

۴- اعلیحضرت شاه مان الله غازی، رهبر جنبش جوانان افغان (مشروطیت دوم)، بخاطر حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان، در تاریخ ۳ ماه می ۱۹۱۹ با استعمار انگلیس اعلام جنگ داد که در نتیجه جانبازی و فداکاری فرزندان دلیر وطن، یک ماه بعد در ۳ جون، دشمن مجبور به متارکه جنگ و امضای پیمان صلح راولپندی گردید و بالنتیجه استقلال کامل سیاسی افغانستان بدست آمد.

۵- پنجمین شخصیت ملی افغانستان، سردار محمد داؤد، صدراعظم (۱۹۵۳- ۱۹۶۳) و نخستین رئیس جمهور افغانستان (۱۹۷۳- ۱۹۷۸ م) بود. خدمات داؤدخان در هردو دوره زمامداری اش، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، و آزادی زنان کشور از زندان چادری، وطن پرستانه و خیلی صادقانه بوده است.

علاوتاً داؤدخان شخصیت شجاع و مغرور و با وقاری بود که در کودتای ۷ ثور، ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباردمان و غرش طاقت شکن طیارات میک ۲۱ کونتا چیان، برارگ ریاست جمهوری، بر سرپا ایستاد و از غرورش نکاست و در آخرین دقائق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواهد زنده بماند، باید تسلیم شود، ولی او با شهامت و شجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم!" داؤدخان با بیان این سخن خواست این درس شجاعت را به فرزندان آگاه افغان بدهد که در برابر دشمن عقیده و ایمان خود نبایستی زبون شد و نباید تسلیمی را بخاطر زنده ماندن در ذلت و خفت قبول نمود.

داؤدخان با این تصمیم خود نه تنها خودش را فدا کرد، بلکه ۱۷ تن از فرزندان و وابستگان خود را نیز قربانی داد. در عرصه مناسبات بین المللی با قدرتهای خارجی نیز داؤدخان، شهامت و غرور ملی خود را حفظ کرده است، چنانکه در برابر رهبر خودخواه اتحادشوری بریژنوف، از حاکمیت ملی افغانستان دفاع نمود و در ملاقات با رهبران پاکستان نیز غرور ملی و وقار افغانی را حفظ کرده است. بر مبنای شهادت مرحوم پژواک در سفریکه با داؤدخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده، تحمل داؤدخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی (سردار) کشفی نو دست داد. نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم بر آن صحت قابل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن را نیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیرکنترول او بود.» پژواک علاوه میکند: «انصافاً شخصی ملی و وطنخواه بود»

و بعد از وزیر اکبرخان نمیتوان نظیر و مثال او را در تاریخ افغانستان سراغ کرد.» (پورتال
افغان جرمن، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲)

**۶- ظاهرشاه، صلح و ثبات سیاسی و ده سال مشق دیموکراسی از بزرگترین کارنامه های دوره
ظاهرشاه است.** ظاهرشاه چون مردی دیموکرات و صلحجو و دور اندیش بود، سعی مینمود تا مطابق
توان جامعه در پناه ثبات و امنیتی که توسط کاکاها (هاشم خان و شاه محمودخان) و پسر کاکایش (داودخان)
در کشور قایم شده بود، دیموکراسی را تعمیم بخشد ولی متأسفانه که کشورها همسایه با استفاده از مهره
های خاص خود، از این دیموکراسی سوء استفاده نمودند و در حوزه تحصیلات عالی و تعلیم
و تربیت، جریان تحصیل را از مسیر نورمال آن با راه اندازی تظاهرات روزه مره منحرف ساختند
و دچار بحران نمودند. داودخان با انجام یک کودتای سفید، نظام شاهی را به نظام جمهوری تعویض
نمود، و به بحران پایان داد و مدت پنج سال آنرا رهبری نمود. ظاهرشاه مدت سی سال را در هجرت
و غربت بسربرد و در سال ۲۰۰۲ دوباره به کشور بازگشت و مردم انتظار داشتند تا وی نقشی را در
اعاده نظم و ثبات بازی کند ولی با مخالفت نیروهای ارتجاعی بخصوص رهبر جمعیت اسلامی و سران
شورای نظار روبرو گردید. ظاهرشاه در لویه جرگه اضطراری مجبور به انصراف از ایفای نقش
سیاسی خود گردید و از سوی لویه جرگه به لقب بابای ملت نامیده شد و سپس بودن خود در وطن را بر
نقش سیاسی ترجیح داد.

**۷- علاوه بر شخصیت های فوق الذکر، ما شخصیت های مبارز و آزادی دوست دیگری نیز داشته
ایم که در کنار شخصیت های مزبور شجاعانه ایستاده اند و کارنامه آفریده اند مانند: میرمسجدیخان،
عبدالله خان اچکزئی، امین الله خان لوگری، میر بچه خان کوهدامنی، عبدالقادرخان اوفیانی، غازی
میرزمانخان کنری و غیره.**

و اما شنیده میشود که سناتوران افغانستان، **حامد کرزی، رئیس جمهور ناکام افغانستان** را، مستحق
گرفتن یک خانه مجلل و نیز نامگذاری میدان هوایی کابل را به اسم وی پیشنهاد کرده اند. چنین بخشش
کردنهای بیمورد و غیر واقع بینانه، یکی از سیاست های خام و مصلحت گرایانه کرزی در طول ۱۳
سال حکومت وی بوده است، که او را یکی از بدنام ترین زعمای افغانستان در تاریخ ۳۰۰ سال اخیر
ثبت میکند.

در دو مقاله با محتوای آقایان نجیب داوری و حفیظ الله خالد موضوع نامگذاری میدان هوایی کابل
بنام حامد کرزی مطرح شده است و هردوی این نویسندگان جوان، دلایل و شواهد ملموس و غیر قابل
انکاری ارائه کرده و گفته اند که در هیچ صورت نباید میدان هوایی کابل را بنام حامد کرزی مسمی
ساخت، زیرا حامد کرزی، نه مبتکر کدام پروژه زیربنایی اقتصادی در کشور است و نه اقدامی برای
کوتاه کردن دست اختلاسگران و مجرمین جنگی از یخن مردم ستمدیده کشور کرده است. در عین حال،
حامد کرزی فقر و بیکاری و دزدی و جرم و فساد را در کشور تعمیم داده و فرصت های طلائی فراوانی
را در امر توسعه و انکشاف کشور از دست داده است.

کرزی تنها بعد از خیمه شب بازی های تدویر لویه جرگه برای امضا و یا عدم امضای پیمان
امنیتی با امریکا، بیش از شش میلیارد کمک های امریکا و جامعه جهانی را برای عمران کشور از دست
داد. و گویا لقمه نان را از گلو ملت فقیر و محتاج خود گرفت، تا نقش یک **چهره ملی را بازی کرده
باشد، اما او فراموش کرده بود که با گرفتن کیسه های پول از یکی از کشورهای همسایه**

بطور غیرقانونی، وقار و حیثیت تاریخی کشور را به زمین زد ، و خود را بحیث یک چهره خاین به ملت ثبت تاریخ افغانستان نمود.

علاوتاً کُرزی پروسه انتخابات اخیر را چنان با بحران روبرو ساخت که کشور را تا لبه پرتگاه سقوط نزدیک برد و اگر پا درمیانی امریکا و ملل متحد نمی بود، شاید یک بار دیگر این ملت زخمی ورنجور با یک جنگ داخلی رو برو میشد.

کرزی دوسیه حیف و میل کردن نهصد میلیون دالر سرمایه کابل بانک را بخاطر نجات برادر خود و برادر معاون اول خود حفظ کرد و از جیب ملت بهای این دزدی را پرداخت و اگر دوسیه کابل بانک بدرستی بررسی گردد، امکان دارد که پای خودحامد کرزی نیز در این خورد و بردها دخیل باشد، با در نظر داشت ده ها جرم مصلحت گرایی دیگر، کرزی باید محاکمه شود، حال چطور ممکن است که آقای داکتر اشرف غنی، رئیس جمهور جدید که با رویدست گرفتن مجدد دوسیه کابل بانک آبروی از دست رفته افغانستان را دوباره احیا کرد و امید های زیادی را در دل های مردم زنده ساخته است، آنهمه خطا ها سیاسی و جرمی کرزی، را نادیده بگیرد و بجای به محاکمه سپردن او، میدان هوایی کابل را نیز بنام او مسمی کند. نه هرگز ممکن نخواهد بود که اشرف غنی چنین تصمیمی بگیرد و همه امید های مردم را به یأس مبدل کند. حامد کرزی فقط مستحق یک لقب است و آن لقب، **حامد کرزی «بابای فساد در افغانستان»** میباشد.

در میان یک صد اتهامی که بر آقای کرزی ، توسط جمالخان بارکزی و آقای «عزیز احمد عزیزی» وارد آمده، و در پورتال افغان جرمن قبلاً به نشر رسیده، تمام آن اتهامات از سوی خوانندگان این پورتال تأیید شده و دانشمندان افغان آقای داکتر سید عبدالله کاظم و آقای احسان الله مایار حتی یک مورد خلاف آن را نیافته اند تا از دوش حامد کرزی پس کنند، بنابراین معلوم میشود که کرزی در مدت ۱۳ سال حکومت خود بجای کارهای خوب، که امکان انجام آن از عهده اش پوره بوده ولی انجام نداده است، باید بجای مکافات، مجازات شود.

میدان هوایی کابل می باید بنام مؤسس این میدان ، یعنی داودخان شهید که ۱۷ تن از فرزندان و اعضای خانواده خود را قربانی داده است ، گذاشته شود تا حرمت جان بازی و شهادت وی در برابر کودتاگران ۷ ثور بجا آورده شود. داودخان نه تنها میدان هوایی کابل را ساخت، که میدانهای هوایی بزرگ قندهار، مزار شریف و شیندند، و بگرام را هم اعمار نمود و به بهره برداری سپرد، اکنون انصاف نیست که ثمره کار و فعالیت یک شخصیت نیک نام شهید به یک آدم بی عرضه ای چون حامد کرزی داده شود. هر کس تصمیم بگیرد که حق یک خدمتگار و شهید درجه اول وطن را به دیگری که مستحق یک مدال فلزی هم نیست، بدهد، بدون شک عمل خاینانه ای انجام داده است که تاریخ او را محکوم خواهد نمود.

پایان